

عاشورا و امام حسین در سنت عرفانی

دکتر شهرام پازوکی

مهمترین موضوع عرفان و تلقی عرفانی از دین، موضوع ولایت است، البته نه به معنای سیاسی لفظ بلکه به معنایی که عرفا آن را فهمیده و بسط داده‌اند. از نظر عرفانی، ولایت، حقیقت و باطن دین است و رسالت جنبه ظاهری آن که البته نسبت میان این دو نسبت ظاهر و باطن است و همان طور که ظاهر از باطن جدا نیست، رسالت هم از ولایت جدا نیست.

لذا ممکن است که در هر یک از آثار عرفا به یک یا چند شأن از شئون ولایت پرداخته باشند، ولی دید عرفانی اصولاً دید ولوی است. در آثار عرفانی این موضوع که ولی یا انسان کامل کیست، از موضوعات اصلی است. از طرف دیگر موضوع این است که چگونه از طریق ولایت به معنای عرفانی‌اش، شخص می‌تواند به مقصود آن که همان آزادی و آزادگی است، برسد.

در تاریخ عرفان، چهار شخصیت محوری در میان اولیاء وجود دارد که مورد توجه خاص بوده‌اند یعنی حضرت علی، امام حسین، امام جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام. درباره حضرات امام صادق و امام رضا این توجه به گونه‌ای دیگر است اما در مورد حضرت علی به عنوان مظهر کامل ولایت و ولی بعد از نبی در عرفان بسیار بحث شده است. تقریباً نسب تمام سلسله‌های عرفانی و تصوف به حضرت علی می‌رسد؛ به این معنی که لطیفه ولایت از طریق حضرت علی در سایر ائمه و اولیاء جاری شده است. اما نفر دوم امام حسین است که به عنوان یکی از اولیای خاص بسیار مورد توجه عرفا بوده است و اگر دقت کنید می‌بینید که این دو بزرگوار در آداب و رسوم عرفانی حضور داشته‌اند. از نظر تاریخی هم می‌توان دید که این دو امام در تمام کشورهای که از طریق تصوف و عرفان مسلمان شده‌اند، اهمیت بسیاری دارند. مثلاً در محافل و تکایای عرفانی آلبانی، دو تصویر حضرت علی و امام حسین را همواره می‌توان دید. در نتیجه این سؤال مطرح می‌شود که چرا این دو امام؟ در حالی که ما می‌دانیم که وقتی از اهل بیت و ائمه اطهار سخن گفته می‌شود، اولیاء فقط شامل حضرت علی و امام حسین نمی‌شود و همه آن بزرگواران را در بر می‌گیرد.

همان‌طور که گفتیم در مورد حضرت علی، ظهور ولایت در ایشان تبلور یافته است اما در مورد امام حسین چه می‌توان گفت؟ به ویژه که می‌بینیم در کشورهای که بعدها به واسطه طریقه‌های تصوف و عرفان مسلمان شدند، حتی اگر اکنون سنی هم باشند، باز سنتهای عزاداری وجود دارد که این سنتها از طریق تصوف و عرفان به آنها رسیده است، تا آنجا که همین الان هم مراسم عزاداری در کشورهای مسلمان عمدتاً در تکایا و زاویه‌های اهل طریقت گرفته می‌شود و موضوع عاشورا و شهادت امام حسین و یارانشان برای آنها بسیار مهم است و به همین دلیل هنوز هم در تکایای کشورهای آفریقایی، اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی و هندوستان برای امام حسین مراسم عزاداری برگزار می‌شود و حتی افراد تا ده روز معتکف می‌شوند و شبانه‌روز عزاداری می‌کنند و یا ترک

غذای حیوانی می‌کنند تا عزاداری‌شان پاک‌تر باشد، در حالی که ما می‌دانیم در کشورهای عربی، محرم شروع سال جدید است.

باید دقت کرد که خود تکیه در واقع در ابتدا محفل عرفانی بوده یعنی به محل اجتماع اهل تصوف و عرفان اطلاق می‌شده اما بعدها به محل اجتماع عزاداران حسینی گفته شده است. چنانکه هم‌اکنون در برخی از طریقه‌ها به محل اجتماع خود، حسینی می‌گویند که از قدیمیترین آنها می‌توان به حسینیہ امیرسلیمانی تهران اشاره کرد که در اواخر قاجار ساخته شده است. این مسئله البته به دلیل علاقه خاصی بوده که این طریقتها و اصولاً اهل طریقت به امام حسین و نفس واقعه عاشورا داشته‌اند.

ما همچنین می‌دانیم که اصطلاح روضه‌خوانی در واقع در ابتدا "روضه‌الشهدا خوانی" بوده که نام کتاب ملا واعظ کاشفی سبزواری است که در اوایل صفویه نوشته شده و پس از تألیفش، عده‌ای از واعظ و ذاکرین وقتی می‌خواستند ذکر مصیبت کنند، آن را می‌خوانده‌اند.

این کتاب به فارسی نوشته شده و جنبه‌های ادبی و هنری آن بیشتر از جنبه‌های تاریخی آن است و در واقع ذکر مصائب انبیاء و اولیاء از آدم تا خاتم و پس از آن ذکر مصائب سایر امامان بوده که البته شرح زندگی و شهادت امام حسین در آن بسیار مفصل است. این روضه‌الشهدا خوانی بعدها به اختصار شد "روضه خوانی". اما خود واعظ کاشفی سبزواری از بزرگان طریقه نقشبندیہ و مفسر قرآن بوده است که نسبت خانوادگی با جامی نیز دارد.

یا ما می‌دانیم که وقتی شاه اسماعیل به شیراز می‌رود و با شیخ شمس‌الدین لاهیجی، شارح گلشن راز، در خانقاهش دیدار می‌کند، می‌بیند که وی سیاه پوشیده است. دلیلش را که می‌پرسد، شمس‌الدین لاهیجی می‌گوید: عزا دارم. شاه اسماعیل می‌گوید که اکنون ایام محرم نیست. شیخ جواب می‌دهد: عزاداری امام حسین ابدی است و من عزادار امام حسینم و برای او سیاه پوشیده‌ام.

فضولی نیز که از شاعران مشهور ترکان عثمانی است کتابی دارد با نام *حدیقه‌السعداء* که این کتاب برگرفته است از *روضه‌الشهدا*. فضولی نیز اهل طریقت بوده و این کتاب را به ترکی نوشته است تا در تکایای قلمرو عثمانی مورد استفاده قرار بگیرد که هنوز هم در تکایای آن منطقه همین کتاب خوانده می‌شود و مردم عزاداری می‌کنند.

در دوره‌های اخیر نیز می‌بینیم که اهل طریقت بیش از همه در برگزاری مراسم عزاداری تقید داشته‌اند و بیشترین شرح‌ها و تفسیرهای عاشورا را عرفا و اهل طریقت نوشته‌اند. مثل *تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا* از مرحوم جناب حاج سلطانحسین تابنده که به نظر من جامعترین کتابی است که به زبان فارسی درباره امام حسین (ع) نوشته شده و ابعاد مختلف فاجعه کربلا را - اعم از عرفانی و اجتماعی - شرح داده است. یا کتاب مشهور *گنجینه الاسرار*، سروده عمان سامانی که او نیز اهل طریقت بوده است. بنابراین می‌توان گفت که مسئله شهادت امام حسین در میان اهل طریقت اهمیت بسیاری داشته است. بنابر تحقیقاتی که انجام شده بسیاری از مراسم فعلی عزاداری محرم در اصل از آداب صوفیه بود و از این راه وارد در آن شده است.

یکی از آثار مهم عرفانی که مقام این دو امام در آن بسیار ویژه است، *مثنوی مولوی* است. مولانا، در ذکر حضرت علی و امام حسین، دو طریق شهادت را بیان کرده است که در نهایت به یک جا می‌رسد. در پایان دفتر اول مولانا،

در داستان "خدا انداختن خصم بر روی علی"، مولانا نوعی کشتن را شرح می‌دهد که آن را کشتن بدون شمشیر می‌نامد. مولانا در آنجا خطاب به حضرت علی می‌گوید:

بازگو دانم که این اسرار هوست

زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست

وی در اینجا داستان کسی را می‌گوید که وقتی بر صورت حضرت علی تف می‌اندازد، ایشان شمشیر را می‌اندازند و آن مرد را نمی‌کشد. پس از آن مکالمه‌ای میان حضرت و خصم شکل می‌گیرد که بسیار عمیق است و نکات بسیاری را در خود دارد. مولانا در اینجا حضرت را اینگونه توصیف می‌کند که ایشان گاه بی‌شمشیر کسانی را می‌کشته است.

مولانا به بیان دیگری نیز می‌گوید که حضرت علی "سپاه‌اشکن بی سپاه" بوده است. وی نشان می‌دهد که چگونه حضرت علی با جاذبه معنوی و شأن ولوی خود، اشخاص را می‌کشته و در نتیجه آزاد می‌کرده است:

اندرآ کزاد کردت فضل حق

زانکه رحمت داشت بر خشمش سبق

اندرآ اکنون که رستی از خطر

سنگ بودی کیمیا کردت گوهر

رسته‌ای از کفر و خارستان او

چون گلی بشکفت به سروستان هو

در واقع حضرت علی با ذوالفقار ولوی خود افراد را شهید و آزاد می‌کرده است و به همین دلیل در همانجا مولانا درباره حضرت علی می‌گوید ایشان "حر" است:

از غرض حرّ گواهی حرّ شنو

که گواهی بندگان نیارزد دو جو

در آنجا مولانا می‌گوید که حضرت از غرض زائد، حرّ است و همه کارها را صرفاً برای خدا می‌کند. در واقع حضرت علی وقتی خصمی را که می‌خواسته او را بکشد، آزاد می‌کند، او را به مقصد یعنی به نتیجه‌ای که باید می‌رساند چرا که مقصد، آزادی و آزادگی است.

در همین داستان مولانا مقام حرّیت را در خطاب به پیامبر می‌گوید:

گشت ارسلناک شاهد در نذر

زانکه بود از کون او حرّ این حرّ

که اشاره به این آیه قرآن دارد: یا ایها النبی، انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً (احزاب - ۴۵).

بدین قرار در این داستان می‌بینیم که چگونه حضرت علی بدون شمشیر فردی را آزاد می‌کند و به مقام آزادگی می‌رساند و این همان چیزی است که عرفا در باب ولایت بدین صورت می‌گویند که شأن ولایت، آزادگی است.

در داستان دیگری در بیت ۴۵۵۰ در دفتر ششم مثنوی، مولانا حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولای را در همین مسیر تفسیر می‌کند و می‌گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند
بند رقیبت ز پایت برکند
چون به آزادی نبوت هادی است
مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

مولانا می‌گوید مؤمن باید از نبوت نبی آزاد شدن را بیاموزد. مولا و ولی، کسی است که آزاد می‌کند مثل همان داستانی که حضرت علی دشمن خود را آزاد می‌کند. این آزادی فقط به معنای آزادی صرف از غل و زنجیر نیست بلکه به معنای آزادگی هم هست. بنابراین ما از یک طرف نوعی کشتن داریم که حضرت علی با شمشیر معنوی، خصم را می‌کشد و آزاد می‌کند و از طرف دیگر امام حسین را داریم که با شمشیر خصم کشته می‌شود اما باز او نیز آزادی و آزادگی را آموزش می‌دهد.

طرف مقابل حضرت علی، ابن‌ملجم از خوارج است که متدین ولی قشری و ظاهر بین است. فرد متشرعی که ممکن است نماز شب هم بخواند و متعبد است اما بویی از حقیقت ولایت و آزادگی نبرده است. طرف مقابل امام حسین، یزید است که مظهر جاه‌طلبی و ظلم و ستم با صورت دینی است. هر دو صورتی دینی دارند هر چند از یک جنس نیستند اما نقطه مشترک هر دو کشتن ولی خداست که مظهر آزادگی و جامعیت دینی است.

مولانا در دفتر دوم مثنوی درباره نوع دینداری یزید درباره پدرش معاویه ابیاتی خواندنی دارد. در آن داستانی که شیطان به سراغ معاویه می‌رود تا او را برای خواندن نماز صبح بیدار کند. معاویه تعجب می‌کند و به شیطان می‌گوید که تو شیطانی. چگونه مرا برای نماز خواندن بیدار می‌کنی؟ شیطان جواب می‌دهد: چون نمازی که تو می‌خوانی از سر شیطننت است و برای خودت خوب است. من می‌خواهم که مبدا تو صبح بیدار شوی و آهی بگشی که ممکن است خدا آن آه تو را بخرد. این نوع دینداری معاویه است که دینداری یزید هم به همین صورت است یعنی عوام‌فریبی و ظاهرپرستی که پشت آن قدرت‌پرستی است. مولانا راجع به این نوع از دینداری در مثنوی بسیار گفته است.

اما نوع دینداری ابن‌ملجم که از نوع خوارجی است چنین است که وقتی حضرت علی کشته می‌شود در واقع به این معناست که قرآن ناطق کشته شده است، چون خود حضرت می‌گویند: من قرآن ناطق هستم. آنچه باقی می‌ماند قرآن صامت است که «یضل من یشاء و یهدی من یشاء». هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه. قرآن ناطق همه را هدایت می‌کند اما قرآن صامت، ممکن است عده‌ای را که کر و کور و لال هستند، گمراه کند. گمراهی همواره به معنای بی‌دینی نیست بلکه ممکن است دیندارانی باشند که دینداری آنها عین بی‌دینی باشد. این همان نکته‌ای است که عرفا همواره می‌خواهند خاطر نشان کنند و آن را نشان دهند. مشکل عرفا دیندارانی است که

قرآن ناطق را نمی‌فهمند و آن را قبول نمی‌کنند در حالی که فقط به ظاهر قرآن صامت توجه دارند. اینها کسانی هستند که در مواجهه با مثنوی نیز همین حالت را دارند.

مولانا در مثنوی یک بار به صورت مستقیم به عزای امام حسین می‌پردازد و در آن جا می‌خواهد به ما هشدار دهد این عزاداری ظاهری که برای امام حسین می‌کنید بهتر است برای خودتان باشد، نه برای امام حسین. تسلیت به خودتان باشد و نه تعزیت به امام حسین.

مولانا در دفتر ششم، داستانی را آورده که در آن شاعری وارد حلب می‌شود و می‌بیند عده‌ای دارند گریه و زاری می‌کنند. می‌پرسد چه شده است؟ می‌گویند مگر تو نمی‌دانی که روز عاشورا است و امام حسین و یارانش شهیده‌اند.

مولانا در اینجا از زبان مردم حلب سخنان لطیفی را در مدح امام حسین می‌گوید:

روز عاشورا نمی‌دانی که هست

ماتم جانی که از قرنی به است

پیش مؤمن کی بود این قصه خوار

قدر عشق گوش عشق گوشوار

پیش مؤمن ماتم ان پاک روح

شهرتر باشد ز صد طوفان نوح

مولانا این را از زبان حلیبان درباره امام حسین می‌گوید. شاعر اما تعجب می‌کند و می‌گوید این جریان چه زمانی اتفاق افتاده است؟ حلیبان می‌گویند: چند قرن پیش. و شاعر در جواب می‌گوید: تازه این خبر به شما رسیده است؟

مولانا نمی‌خواهد بگوید که چرا دارید گریه می‌کنید، بلکه می‌خواهد بگوید که این گریه و عزاداری شما از سر بی‌معرفتی است. اگر می‌خواهید عزاداری کنید:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان

زانکه بد مرگی است این خواب گران

شما چند قرن است که خوابیده بودید و الآن هم خوابید و هنوز نفهمیده‌اید که چه شده است. از نظر مولانا اگر این افراد در زمان امام حسین هم زندگی می‌کردند، چه بسا جزء اصحاب یزید بودند و بنابراین باید برای خودشان گریه کنند. وقتی باید گریه کرد که بدانیم امام حسین که بود و چه کرد. او خسروی بود که از زندان رهید و دیگران را هم آزاد کرد.

بر دل و دین خرابت نوحه کن

که نمی‌بیند جز این خاک کهن

ور همی‌بیند چرا نبود دلیر

پشتدار و جان‌سپار و چشم‌سیر

مولانا می‌گوید اگر این گریه تو واقعاً از سر معرفت است پس چرا هیچ تحولی در خودت پیدا نمی‌شود و چرا خودت تغییر نمی‌کنی و در خوابی؟ پس بدان که این گریه به دردی نمی‌خورد.

این ابیات را برخی اینگونه تفسیر کرده‌اند که مولانا ضد امام حسین سخن گفته است در حالی که مولانا در اینجا در واقع بر ضد عزاداران بی‌معرفت امام حسین سخن می‌گوید. بی‌معرفتی‌ای که صفت دینداران قشری است اما درباره خود امام حسین و شهیدان کربلا، مولانا چندین جا در غزلیات شمس به مدح سخن گفته است. بنابراین درباره اینکه گاه به غلط گفته می‌شود مولانا دشمن اهل بیت بوده، باید به یاد داشت که خود مولانا می‌گوید کسی که دشمن اهل‌بیت باشد، زنازاده است. مقام امام حسین و شهیدان کربلا در نزد مولانا آن قدر والاست که بخشی از مراسم سماع مولانا، که ظاهراً هیچ ارتباطی هم نباید با اصل موضوع داشته باشد، در ذکر شهدای کربلاست.

اما زیباترین سخنان مولانا درباره امام حسین را می‌توان در غزلیات (غزل ۲۷۰۷) دید که چنین می‌سراید:

کجایی ای شهیدان خدایی

بلاجویان دشت کربلایی

کجایی ای سبک‌بالان عاشق

پرندهنتر ز مرغان هوایی

مولانا هم در دیوان شمس و هم در مثنوی غالباً وقتی اسم شهید را می‌آورد یاد آور شهیدان کربلا می‌شود و نمونه‌های شهادت را شهادت کربلا می‌داند. اما مولانا درباره شهیدان کربلا، صفت اصلی آنها را رها شدن و آزاد شدن می‌خواند:

کجایی ای ز جان و جا رهیده

کسی مر عقل را گوید کجایی

کجایی ای در زندان شکسته

بداده و امداران را رهایی

این صفت رها شدن و آزاد شدن، صفت ولی است و کسی که اهل ولایت به معنای حقیقی لفظ است.

مولانا در جای دیگری نیز در غزل ۲۳۰ چنین می‌گوید:

ز سوز شوق، دل همی زند عَلا

که بوک در رسدش از جناب وصل صلا

دلست همچو حسین و فراق همچو یزید

شهید گشته دو صد ره به دشت کربوبلا

مولانا می‌گوید دل مثل امام حسین و فراق همچو یزید است. دل مقام وصل است و فراق مقام دنیا بینی و کثرت بینی. امام حسین به وصل و وحدت رسیده است در حالی که یزید در همان مقام کثرت بینی و دنیا بینی باقی مانده است. اولی اما زنده و دومی مرده است:

شهید گشته به ظاهر، حیات گشته به غیب

اسیر در نظر خصم و خسروی بخلا

ظاهراً یزید زنده است و حسین گشته شده است اما باطناً حسین زنده است و یزید مرده است. چرا که حسین:

میان جنت و فردوس وصل دوست مقیم
رهیده از تک زندان جوع و رخص و غلا
بنابراین حسین و شهدا رهیده و آزاد شده‌اند. مولانا در چند جای دیگر هم از امام حسین و شهادت ایشان که عین
آزادگی است، سخن گفته است.
نکته‌ای را که عرفا در عزاداری‌شان برای امام حسین در نظر دارند این است که اگر این عزاداریها از سر معرفت
نباشد، ما باید برای خودمان عزا بگیریم اما اگر ذکر مصیبت به معنای دقیق لفظ ذکر باشد، آنگاه متوجه می‌شویم
که پیام واقعی کربلا و پیام واقعی ولی، پیام آزادی و آزادگی است.